

# پارادایم‌های اصلی در جامعه‌شناسی برساخت‌گرایی و تعریف اجتماعی

درس‌گفتارهایی از دکتر علی رضا محسنی تبریزی  
دانشیار دانشگاه تهران



تنظیم: محمود اردوخوانی

## اشاره

جامعه‌شناسی چیست؟ موضوع مطالعه آن در مقایسه سایر علوم کدام است؟ این موضوعات را به چه روشی مطالعه می‌کند؟ تفاوت پارادایم‌ها و مکاتب عمده جامعه‌شناسی در نحوه پاسخ آن‌ها به چنین سؤالاتی است. دکتر علی رضا محسنی تبریزی، دانشیار دانشگاه تهران و استاد واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی پاسخ این سؤالات را طی درس‌گفتارهایی بیان داشته است. وی پس از شرح چگونگی شکل‌گیری علوم اجتماعی مدرن، پارادایم‌های اصلی جامعه‌شناسی و تفاوت‌ها و تمایزات مکاتب و نظریه‌های ذیل هر مکتب و پارادایم را شرح داده است. در بخش اول از این درس‌گفتارها دکتر محسنی تبریزی ضمن مرور انواع طبقه‌بندی‌ها از جامعه‌شناسی به شرح پارادایم تعریف اجتماعی می‌پردازد.

هرمونوتیک (her. me. nevtic) می‌پردازد. در اغلب منابع روش‌شناسی (متدولوژی) این توضیح وجود دارد که علم به مفهوم «ساینس» و معرفت به مفهوم «تالج» (knowledge)، دو مفهوم در عین حال به هم پیوسته‌اند که به‌عنوان دو مفهوم مستقل از هم نیز مطرح هستند. اگر علم را شاخه‌ای از معرفت بدانیم و معرفت را مجموعه‌ای از دانش‌های بشری یا دانسته‌ها در باب حقایق پدیده‌ها تعریف کنیم، می‌توانیم بگوییم پدیده‌ها در عالم واقع، نه فقط پدیده‌های اجتماعی بلکه همه پدیده‌ها در عالم واقع را شامل می‌شود. علم بخشی از معرفت بشری است که به‌طور اخص ناظر بر مطالعه و شناخت پدیده‌ها از طریق «تجربه دقیق» (experiment) و تجربه و آزمایش است.

بنابراین دانسته‌های بشری را در باب حقایق پدیده‌ها در دوره‌های تاریخی می‌توانیم معرفت به شمار بیاوریم که از راه‌های مختلف و متنوعی به‌دست می‌آید. یعنی از عرفان تا وهم، قیاس، استقرا، هرمونوتیک، تأویل، اشراق، مشاهده و تجربه، همه راه‌های وصول به معرفت هستند. ولی راه‌های وصول به معرفت علمی یا «تالج» محدود به تجربه و آزمایش است. این تمیز در رنسانس پدید آمد. قبل از آن تمیز قاطعی میان علم و معرفت صورت نگرفته بود.

در دوره یونان باستان و روم، در عصر فلاسفه اسلامی و در دوره «اسکولاستیک» (Scholastic) و قرون وسطا، بین علم و معرفت تمایزی وجود نداشت. این مهم بعد از رنسانس صورت گرفت؛ آن هم با نقد نحوه برداشت فلاسفه متقدم

قبل از ورود به بحث باید این موضوع را در نظر بگیریم که جامعه‌شناسی یک حوزه علمی چند منظومه‌ای است. امروز نباید فرض بگیریم که از دانش اجتماعی زمان آگوست کنت صحبت می‌کنیم. چون ما درهزاره سوم هستیم. در این عصر جامعه‌شناسی علمی چند پارادایمی است. از این منظر علم جامعه‌شناسی فقط به مفهوم «ساینس» (Science) نیست بلکه با معرفت در آمیخته است. به همین دلیل ضرورت دارد قبل از پرداختن به چیستی جامعه‌شناسی، میان معرفت و علم تمیز بدهیم و استدلال کنیم، در چه نحله‌هایی جامعه‌شناسی علم است یا علم تصور می‌شود و در چه نحله‌هایی به‌عنوان حوزه‌ای از شناخت، به «معنا کاوی» نه «علت کاوی» از نظر

توسط فلاسفه متأخر که بعد از رنسانس ظهور کردند.

### چیستی جامعه‌شناسی

چیستی جامعه‌شناسی از دو منظر قابل توضیح است. در دوره‌ای که جامعه‌شناسی هویت آکادمیک نیافته و هنوز بخشی از فلسفه بود - که به دوره قبل از کنت و تحولات و انقلابات صنعتی و سیاسی اروپا برمی‌گردد - در اغلب منابع نوشته شده که زمینه‌های فکری مربوط به اجتماعات در تمام دوره‌های تاریخی در جوامع مختلف نزد فلاسفه چه در شرق و چه در غرب، نزد فلاسفه اسلامی، مسیحی، سوریانی و ابرانی وجود داشته و این نکته بسیار حائز اهمیت است. اما پس از رنسانس شرایطی پدید آمد و تحولاتی رخ داد که توجه اخص به مطالعه علمی پدیده‌های اجتماعی صورت بگیرد و تا آن زمان در غرب نیازی به تأسیس رشته‌ای به نام «جامعه‌شناسی» (Sociology) نبود.

در واقع در آثار فلاسفه متقدم مباحث متعددی داریم که به موضوع جامعه و واقعیت‌های اجتماعی، مناسبات فرد و گروه و رابطه فرد و جامعه و مانند آن اختصاص دارند، ولی رشته‌ای به نام جامعه‌شناسی پدید نیامد. این نیاز زمانی حس شد که ضرورت مطالعه علمی جامعه و برداشتی علمی از تحولات اجتماعی مطرح شد. نهضت رنسانس از سر هوا و هوس در غرب رخ نداد و یا اینکه همین طوری ساده و اتفاقی نبود. هم‌چنان که بعداً جامعه‌شناسان تأکید داشتند، هیچ پدیده‌ای در عالم واقع بی‌علت نیست و این خود اصل علیت را مطرح ساخت. هر پدیده‌ای را علتی است.

بنابراین وقوع انقلاب سیاسی در فرانسه یا انقلاب صنعتی در انگلستان یا نهضت رنسانس، این‌ها پدیده‌های تصادفی نیستند و علت و عللی دارند. اما کشف اسباب و علت آن‌ها به یک حوزه تعیین شده و تعریف شده نیاز دارد.

وظیفه فیزیک، شیمی، یا بیولوژی شناخت و کشف علل پدیده‌های طبیعی است. لذا ضرورت تأسیس رشته‌ای حس می‌شود. که به شناخت پدیده‌های اجتماعی بپردازد. آگوست کنت در اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ از سر تفنن و هوس رشته‌ای به نام سوسیولوژی و دانش اجتماعی تأسیس نکرد. زمینه‌ها و شرایط علمی و اجتماعی ایجاد چنین رشته‌ای به نام جامعه‌شناسی وجود داشت که بعدها توسعه پیدا کرد و تا امروز ما با آن مواجه هستیم.

توسعه جامعه‌شناسی، پس از ظهور و تأسیس آن توسط کنت، زیر نفوذ جریان‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی حاکم صورت گرفت. ولی این رشته از زمان تأسیس تاکنون، به سبب همان علل و شرایط به صورت یک رشته یا یک حوزه استاتیک و ایستا باقی نماند، بلکه بنا به ضرورت‌های علمی حاکم بر جریان‌های اجتماعی و نیاز بشری پیوسته در حال تحول و توسعه بوده است. حتی در مواردی کوشیده است با دیگر رشته‌ها در حوزه شناخت رابطه برقرار کند و به صورت یک حوزه چند انگاره‌ای یا

چند منظومه‌ای مطرح شود.

از این نظر، وقتی می‌خواهیم دریاب چیستی جامعه‌شناسی قضاوت کنیم باید همان برداشت‌های علمی را در نظر بگیریم. در علوم اثباتی و در نحله‌های پوزیتیویستی که بخشی از مکاتب و نظریه‌های جامعه‌شناسی در آن قرار می‌گیرند، چیستی جامعه‌شناسی پیوندی بسیار قوی با موضوع مطالعاتی جامعه‌شناس پیدا کرده است.

یعنی برای پاسخ به این پرسش که: جامعه‌شناسی چیست؟ باید پرسید: جامعه‌شناسی چه چیزی را مطالعه می‌کند؟ موضوع مطالعاتی در هر حوزه علمی پاسخ این پرسش است که آن علم چیست. از منظر مکاتبی مانند رفتارگرایی، تجربه‌گرایی، کارکردگرایی و مانند آن، تأکیدمان بر موضوع مطالعاتی است. بنابراین وقتی می‌پرسیم جامعه‌شناسی چیست، مراد آن است که این علم یا حوزه شناختی چه چیزی را مطالعه می‌کند.

### جامعه‌شناسی علم چند پارادیمی

جامعه‌شناسی از زمان کنت تا امروز تحولات بسیار شگرفی داشته است. همین قدر بدانیم که جامعه‌شناسی امروزه یک علم نیست، چند علم است و به همین منظور است که ما در طبقه‌بندی‌های جدید جامعه‌شناسی و طبقه‌بندی نحله‌ها، مکاتب و یا پارادایم‌های آن با ملاک‌ها و طبقه‌بندی‌های متعددی مواجه هستیم.

**برای پاسخ به این پرسش که: جامعه‌شناسی چیست؟ باید**

**پرسید: جامعه‌شناسی چه چیزی را مطالعه می‌کند؟ موضوع**

**مطالعاتی در هر حوزه علمی پاسخ این پرسش است**

**که آن علم چیست. از منظر مکاتبی مانند رفتارگرایی،**

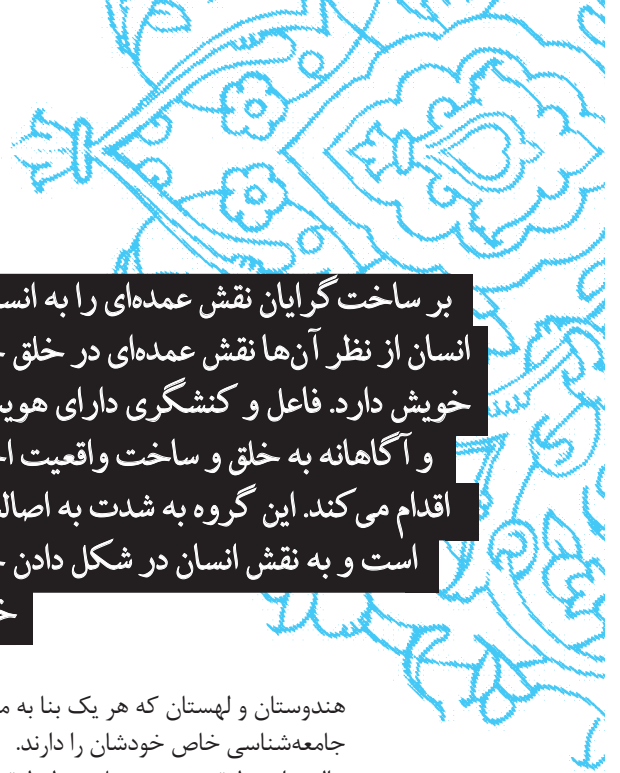
**تجربه‌گرایی، کارکردگرایی و مانند آن، تأکیدمان بر**

**موضوع مطالعاتی است**

از نخستین ملاک‌های طبقه‌بندی نوعی طبقه‌بندی است که اصطلاحاً به آن انتصاب جغرافیایی می‌گویند.

در ایران مرحوم دکتر نراقی همان را اقتباس کرد و در کتابی به نام علوم اجتماعی و سیر تکوینی آن، نظریه‌ها، مکاتب و پارادایم‌های جامعه‌شناسی منحصر بر اساس چنین ملاکی طبقه‌بندی شده‌اند که عبارت است از انتساب به جغرافیایی آن حوزه، نظریه و نحله یا نظریه‌پرداز.

در این نوع طبقه‌بندی شما موضوع مطالعاتی را با رجوع به خواستگاهش که کجاست، توضیح می‌دهید. مثلاً در طبقه‌بندی سلت‌سین، هشت حوزه تعریف شده است شامل حوزه جامعه‌شناسی آلمان، فرانسه و اتازونی که همان ایالات متحده آمریکا، انگلستان، ایتالیا، حوزه‌های غیراروپای غربی،



## بر ساخت گرایان نقش عمده‌ای را به انسان داده‌اند. یعنی انسان از نظر آن‌ها نقش عمده‌ای در خلق حیات اجتماعی خویش دارد. فاعل و کنشگری دارای هویت و اراده است و آگاهانه به خلق و ساخت واقعیت اجتماعی خویش اقدام می‌کند. این گروه به شدت به اصالت انسان معتقد است و به نقش انسان در شکل دادن حیات اجتماعی خویش باور دارد

جامعه‌شناسان و نظریه‌های جامعه‌شناسی تهیه کرده است. در گام دوم این نظریه‌ها و نظریه‌پردازان را بنا به دوری و نزدیکی آن‌ها از محورهایی که گفته شد، هم‌سو کرده و به‌صورت مؤتلفه‌ها در کنار هم چیده است. ریتزر می‌گوید خیلی‌ها ممکن است تعجب کنند که او چه‌طور دور کیم، پارسونز و مرتون را از یک سو، مارکس، دارندورف و سیراک را از سوی دیگر، با وجود اختلافات فاحشی که دارند، متعلق به یک خانواده می‌بیند برخی از این‌ها در ظاهر مثل کاردوپنیر هستند؛ از جمله مارکس و پارسونز. اما بنابر اشتراکات موضوع مطالعات، روش‌شناسی، مفاهیم اساسی و نقاط عزیمتشان در تبیین، می‌توان گفت این‌ها متعلق به یک خانواده و پارادایم هستند. نام این پارادایم «اصالت واقعیت اجتماعی است» که بعداً در چستی جامعه‌شناسی توضیح خواهیم داد که از منظر واقعیت‌گرایان جامعه‌شناسی چه علمی است؟

چه چیزی را مطالعه می‌کنند؟ چگونه مطالعه می‌کنند؟ چرا مطالعه می‌کنند؟ نقاط عزیمتشان در تبیین چیست؟ و مکاتبی که از این پارادایم برخاسته‌اند کدام‌اند؟ ریتزر در کنار پارادایم واقعیت اجتماعی از دو پارادایم تعریف اجتماعی و رفتار اجتماعی هم نام می‌برد.

در هر پارادایم می‌توانید مکاتب فرعی را شناسایی کنید. مثلاً پارادایم واقعیت اجتماعی و طبقه‌بندی ریتزر را بعدها سیرز، مولی‌نکس، ولیتلی ادامه و توسعه دادند. این‌ها الان در قید حیات هستند. این افراد مکاتب جدیدی را کشف کردند که از نظر آن‌ها متعلق به پارادایم واقعیت است. ولی پارادایم واقعیت اجتماعی ریتزر به دو مکتب عمده تقسیم می‌شود: مکتب ساختاری و کارکردی، و مکتب تضاد و انتقادی.

در کنار طبقه‌بندی جامعه‌شناسی به‌صورت انتصاب جغرافیای سیر تاریخی نظریه، گروه‌بندی پارادایمیک، یک طبقه‌بندی چهارمی وجود دارد که در ایران شاید این طبقه‌بندی چندان شناخته نباشد. مبدع آن یک جامعه‌شناس آلمانی‌الصل ساکن آمریکا به‌نام **رودولف سیبرت** است که از پیروان مکتب فرانکفورت و انتقادی است. او ملاکی را در طبقه‌بندی نظریه‌پردازان روش‌شناسی جامعه‌شناسی اختیار کرد که در نوع خود جدید است. نام این طبقه‌بندی جدید طبقه‌بندی براساس ملاک نقاط عزیمت در تبیین است.

طبقه‌بندی سیبرت بیشتر در حوزه جامعه‌شناسی غرب مطرح است، چون او ادعا می‌کند درست است که در بسیاری از جوامع و در دوره‌های مختلف تاریخی تفحص و تأمل و جامعه‌شناختی وجود داشته، ولی چون مجال برای تأسیس یک رشته مستقل در پدید نیامده علم جامعه‌شناسی در آنجا مستقل نبوده و فقط در غرب آن هم براساس نیاز و ضرورت رخ داده است. به‌خصوص در دورهٔ رنسانس و نتایج حاصل از آن بود که زمینه برای تجزیهٔ فلسفه و شکل‌گیری تخصص‌های علمی فراهم شد. او می‌گوید در سنت جامعه‌شناسی غرب می‌توانیم با به‌کارگیری این ملاک به طریق جدیدی دیدگاه‌های جامعه‌شناسی، موضوعات مطالعاتی

هندوستان و لهستان که هر یک بنا به ماهیت و فضای زندگی، جامعه‌شناسی خاص خودشان را دارند.

البته این طبقه‌بندی بعدها توسط طبقه‌بندی دیگری به شدت نقد و انکار شد.

طبقه‌بندی دوم را اصطلاحاً «سیر تاریخی نحله و نظریه» می‌گویند. در این طبقه‌بندی نحله‌های جامعه‌شناسی و نظریه‌های مربوطه به هر نحله و نظریه‌پردازان بر حسب سیر تاریخی طبقه‌بندی شده‌اند. اولین جامعه‌شناس مثل کنت را مبدأ قرار می‌دهند و به ترتیب بعد از آن هر جامعه‌شناس و مکتب جامعه‌شناختی را که آمده است، معرفی می‌کنند. یکی از مهم‌ترین کتاب‌های جامعه‌شناسی که با این طبقه‌بندی به تحریر در آمده، کتاب **لوئیس کوزر** به‌نام «تاریخ اندیشمندان جامعه‌شناس» است. طبقه‌بندی کوزر از موضوعات، روش‌شناسی، نظریه‌پردازان و نظریه‌ها براساس سیر تاریخی است.

بعدها طبقه‌بندی دیگری آمد و دو طبقه‌بندی قبلی را نقد کرد. در «بالتیمور» آمریکا **جرج ریتزر**، از دانشگاه مرلند، در دههٔ ۱۹۸۰ کتابی با عنوان جامعه‌شناسی یک علم چند حوزه‌ای تألیف کرد که به فارسی هم ترجمه شده است. در این کتاب طبقه‌بندی از موضوعات مطالعاتی، نظریه‌ها، روش‌ها، رویکردها، مفاهیم اساسی، نظریه‌پردازان و مانند آن براساس مفهوم پارادایم صورت گرفته، در این طبقه‌بندی ملاک مفهوم پارادایم بوده است. بنابراین مفهوم، هر حوزه‌ای از شناخت با توجه به اشتراکاتش در چند محور با حوزه‌های دیگر می‌تواند زیر یک چتر قرار بگیرد و طبقه‌بندی شود.

اشتراکات بر حسب محورها حائز اهمیت هستند. یعنی اگر در حوزهٔ شناختی موضوع مطالعاتی مشترک داشته باشند، در مفاهیم اساسی مشترک باشند، یا در روش‌شناسی و شیوه‌های شناخت به هم نزدیک باشند، می‌توانیم آن‌ها را زیر یک پارادایم قرار دهیم. غیر این سه محور، محور چهارمی هم وجود دارد و آن نقاط عزیمت مشترک در تبیین است. اگر این چهار بعد جمع شدند، می‌توانیم خیلی از نظریه‌ها و مکاتب جامعه‌شناسی را با هم و در کنار هم در یک گروه قرار دهیم.

ریتزر می‌گوید: در این کتاب ابتدا و در گام اول فهرستی از

آن و روش‌شناسی و مفاهیم اساسی آن را طبقه‌بندی کنیم.

## برساخت‌گرایی

از نظر سیبرت، ما در سنت جامعه‌شناسی غرب تعدادی جامعه‌شناس داریم که باورشان در این علم مبتنی بر مطالعه نحوه ساخته شدن واقعیت‌های اجتماعی است. این‌ها تمام سعی و اهتمام بلیغ خود را معطوف به مطالعه، واقعیت اجتماعی، جامعه، نهاد‌های اجتماعی، ساختارهای اجتماعی و سازمان‌های اجتماعی کرده‌اند که هر کدام مسائل خود را دارد. برای مثال، نهاد اجتماعی یعنی خانواده، اقتصاد، دولت، دین، روابط تولید و وقتی می‌گوییم ساختارهای اجتماعی یعنی گروه، بروکراسی، طبقه و سازمان‌ها، و وقتی می‌گوییم سازمان اجتماعی یعنی نظم متصوره بر ارگان سیستمی.

این نهادها، ساختارها و سازمان‌ها چگونه ساخته شدند؟ از آسمان به زمین آمدند یا در میان ما در روابط میان انسان‌ها و در برخورد‌های میان ذهن‌ها پدید آمدند؟ بنابراین اهتمام این گروه از جامعه‌شناسان بر این بود که فرایند ساخته شدن واقعیت‌های اجتماع را در دوره‌های تاریخی مطالعه کنند. این گروه را امروزه در طبقه‌بندی جدید به نام «برساخت‌گرایان» می‌شناسیم. خود ریتزر به آن‌ها «تعریف و تفسیر گرایان» اطلاق کرده و دکتر توسلی آن را «مکتب تفهیمی» ترجمه کرده است که همه این برداشت‌ها ناظر بر یک تعریف کلی است.

بنابراین در سنت جامعه‌شناسی غرب گروهی هستند که جامعه‌شناسی خود را به این سمت سوق داده‌اند که با یک تطبیق جامعه‌شناختی فرایند شکل‌گیری و برساخت واقعیت‌های اجتماع را بررسی کنند خود این گروه هم دردل خود تقسیم‌بندی‌های فرعی پیدا کرده‌اند: «کنش متقابل نمادی»‌ها را در نظر بگیرید. جرج هربرت مید و پیروانش را، «پدیدارشناسان»، «متالوژیست‌ها» و خود وبر که در نظریه کنش در کسوت یک برساخت‌گرا ظاهر می‌شود. «روش‌شناسان مردمی» نیز که در طبقه‌بندی مکاتب جامعه‌شناسی نظری در این گروه قرار می‌گیرند.

همه این‌ها بنا به طبقه‌بندی سیبرت ذیل گروه اول یا برساخت‌گرایان قرار می‌گیرند. این‌ها جامعه‌شناسانی هستند که سعی بلیغشان معطوف به مطالعه فرایند برساخت واقعیت اجتماعی است. منتها در این برساخت آن‌ها نقش عمده‌ای را به انسان داده‌اند. یعنی انسان از نظر آن‌ها نقش عمده‌ای در خلق حیات اجتماعی خویش دارد. فاعل و کنشگری دارای هویت و اراده است و آگاهانه به خلق و ساخت واقعیت اجتماعی خویش اقدام می‌کند. این گروه به شدت به اصالت انسان معتقد است و به نقش انسان در شکل دادن حیات اجتماعی خویش باور دارد. بنابراین سیبرت در مطالعه فرایند ساخته شدن اجتماعی یک واقعیت به‌طور کلی بر این فرایند

خیلی تأکید دارد. این گروه نقطه عزیمت و ورودشان به جامعه‌شناسی از انسان است. انسان را مرکزیت می‌دهند و بعد به واقعیت اجتماعی می‌رسند.

آن‌ها در توصیف و تبیین انسان، بر ویژگی‌های اخص و به گفته سیبرت استعداد‌های ذاتی و فطری، به شدت تأکید دارند. انسان موجودی است با خصوصیتی منحصر به فرد که او را از دیگر موجودات به نحو بارزی ممتاز می‌کند. یکی از استنادات سیبرت به نظرات وبر، پدیدارشناسان و جامعه‌شناسان هرمنوتیک است. از این دیدگاه، انسان خردورز است، تفکر معنوی دارد و برخلاف دیگر موجودات از ذهنی خلاق و پیچیده برخوردار است که بدون توقف می‌اندیشد و پرسش و برهان یکی از دل‌مشغولی‌های ذهن پیچیده اوست.

انسان در مورد خود و غیر خود جهان هستی و حال گذشته و آینده می‌پرسد و خردورزی می‌کند. انسان خردورز وقتی اندیشه می‌سازد، مجهز به قابلیت دیگر هم هست که بنابر دیدگاه سیبرت از سر حکمت است. یعنی انسان می‌خواهد اندیشه خود را با دیگری سهیم شود و آن را فقط برای خودش نمی‌خواهد. بنابراین توانایی ایجاد رابطه با هم‌نوع یکی دیگر از ویژگی‌های بارز انسان است. البته مقتضیات زیستی هم این توانایی را به او داده است. مثلاً زبان و قدرت تکلم به او امکان می‌دهد که اندیشه خود را از طریق کلمات و لغات به دیگری منتقل کند و با او به اشتراک بگذارد.

این شراکت در اندیشه از نظر سیبرت با قابلیت دیگری به نام «درک مبتنی بر تفسیر» همراه است. یعنی انسان این قابلیت را دارد. که بتواند با هم‌نوع خود براساس تفاسیر از یک مفهوم به درک مشترک برسد که من به آن دموکراسی می‌گویم. ایشان هم به همان شکلی که من تفسیر کرده‌ام، تفسیر کرده است. انسان موجودی است که می‌تواند تفاسیر دیگران و تفسیر خود را بیامیزد، و به تفسیر و درک مشترک دست یابد. وقتی من و شما در باب امری به تفاهم رسیدیم، این قابلیت در انسان هست که به هم‌سوئی و هم‌آوایی و اجماع برسد.

تا این مرحله خردورزی و متعاقباً آن، ایجاد رابطه و درک مبتنی بر تفسیر و اجماع همه در سطح افراد است، ولی بعد از آن وقتی من و دیگری به اجماع رسیدیم، شاخصه‌ای به معنی «خرد جمعی» حادث می‌شود. انسان‌هایی که در باب مسائلی به اجماع رسیده‌اند، به خرد جمعی و قابلیت دیگر انسان‌ها اهمیت می‌دهند و از آن استفاده می‌کنند. «فراکنی» یعنی به بیرون ریختن چیزی از ذهن. اندیشه وقتی از ذهن مجموعه به بیرون ریخت، به عینیت و شیئیت بدل می‌شود که دورکیم به آن واقعیت اجتماعی می‌گوید. این فرایند را خلق واقعیت اجتماعی می‌گویند. فرایندها از منظر این گروه از جامعه‌شناسان غربی به این شکل بوده است. که با اعطای اصالت به انسان و توجه به ویژگی‌های ذاتی و فطری او، فرایند برساخت اجتماعی توسط او به تصویر کشیده می‌شود.

